روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
صاحب‌امتیاز و مدیرمسؤول: محمد آخوندی
مدیرعامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی
نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳ نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
پیامرسان: vatanemrooz@ پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
چاپ: موسسه جام‌جم برتر برنا توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰
وطن امروز

پیامبر اعظم(ص):
هر کس دوست دارد عمرش افزون و روزیش فراوان باشد به پدر و مادرش صله و احسان کند. این کار او اطاعت خداست و همین‌طور با خویشان خود صله‌رحم به جا آورد.

نگاهی به فیلم «یک تصادف ساده» جعفر پناهی که با رویکردی ضدایرانی به عنوان نماینده فرانسه به اسکار می‌رود

# عیار سینمای سفارتخانه‌ای

مهران زارعیان

نسخه آنلاین فیلم «یک تصادف ساده» از جعفر پناهی که برنده نخل طلای کن ۲۰۲۵ شد و بی‌اینکه داستان، بازیگران، محیط روایت و نویسنده و کارگردانش فرانسوی باشند، به عنوان نماینده فرانسه به اسکار معرفی شد، اخیراً در اختیار مخاطبان داخل ایران قرار گرفته است. این فیلم همان زمان که به کن رفت، به واسطه نوع واکنش‌های سیاست‌زده متصدیان جشنواره کن و سیاستمداران فرانسه، رفتارهای خود پناهی و مسائل متعدد دیگری که نمی‌شد نسبت به آنها بی‌تفاوت بود، بدبینی‌های زیادی را در داخل ایران برانگیخت. در این فرامتن بزرگ، خواهی نخواهی تمام واقعیت فعلی درباره این فیلم و نمونه‌های مشابه آن در نظر گرفته شد و نمی‌توان از کنارشان به سادگی گذشت. از اختتامیه کن تا این لحظه که فیلم پناهی در اختیار مخاطبان ایرانی قرار گرفته، اتفاقات زیادی رخ داد که مواضع را درباره این فیلم و کارگردانش روشن‌تر و قاطع‌تر می‌کرد. مهم‌ترین موضوع این بود که جنگ شد و حامیان خارجی فیلم پناهی، حامی متجاوزان به ایران قرار گرفتند و خود پناهی هم حاضر نشد حامی کشورش باشد. حالا و در چنین شرایطی است که فیلم جعفر پناهی، یعنی فیلمی که قبل از تماشا کردن، قضاوتی عینی درباره‌اش وجود داشت را تماشا می‌کنیم. چرا فیلمسازی که می‌توانست منتقد شرایط باشد اما از چارچوب میهن‌دوستی خارج نشود، موفقیت‌های فردی را به منافع جمعی مردمش ترجیح داد و حتی چنین رویکردی را به عنوان ژست مبارزه برای آزادی می‌فروشد؟ آیا این وضعیت به نفع هنر ایرانی است؟ به نفع نقد و نقادی دلسوزانه، چه درست و چه نادرست است؟ در ادامه تلاش شده در مسیر پاسخ به این پاسخ - پرسش‌ها حرکت شود و نگاهی هم به فیلم «یک تصادف ساده» جعفر پناهی انداخته شده است.

صحنه عیان‌تر از چیزی است که دیگر لازم به توضیح و تبیین اضافه داشته باشد. یک فیلمساز جوان نسبتاً موفق سینمای ایران در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ به نام جعفر پناهی که بهترین کارهایش را با تلویزیون ساخته بود، بعد از سال ۸۸ و مسائلی که برایش پیش آمد، وارد مسیر دیگری از فیلمسازی و فعالیت‌های خارج از سینما شد که برون‌داد نهایی آن در سال‌های نفسگیر اخیر، به پکیج «یک تصادف ساده» رسیده است. می‌گوییم پکیج، زیرا درباره فیلم‌های متداولی که در جشنواره‌ها دیده می‌شوند، آنچه خارج از فیلم شکل می‌گیرد، به جز بعضی مناسبات بازاریابی و تبلیغاتی، ظهور و بروز دیگری ندارند ولی «یک تصادف ساده» اساساً فرامتنی بسیار فربه‌تر از خود فیلم دارد.

پیش از نیمه دوم دهه ۹۰، درباره فیلم‌های ایرانی مورد توجه در محافل بین‌المللی، چه محتوای خود فیلم و چه موضع‌گیری فیلمسازان و دیگران بیرون از فیلم، چندان ارتباطی به مسائل فراتر از سینما پیدا نمی‌کرد. عباس کیارستمی و اصغر فرهادی جایزه می‌گرفتند و تشکر می‌کردند، عده‌ای ذوق می‌کردند، عده‌ای بدبین می‌شدند ولی دال مرکزی تمام بحث‌ها، خوبی و بدی فیلم‌ها بود. حتی اگر سیاسیون نیز بعضاً چیزی می‌گفتند، تبریک به یک موفقیت سینمایی صرف بود.

این اتفاق دیگر مدتی است کمرنگ شده، کمتر کسی به این کار دارد که هنر کارگردانی یا قوت بازیگری یا فن درام‌نویسی در فیلم‌های جایزه‌بگیر اخیر در چه حد و اندازه‌ای بوده، منتقدان سینما کم‌بسامدترین صدا را درباره این فیلم‌ها دارند و هیاهوی چهره‌های سیاسی، رسانه‌ها و جریانات پروپاگانداساز بیشتر مطرح است و حتی در تجربه عبرت‌آموز حواشی فیلم «قهرمان» فرهادی که منجر به نوعی قهر و انزوا برای فیلمساز اسکار برده‌ی سینمای ایران شد، آوار شدن سیاست بر سر سینما را مشاهده کردیم، به نحوی که فیلمساز از جانب محافل ویرانی‌ساز در خارج از مرزهای ایران متهم بود به اینکه چرا فقط فیلم می‌سازی و کارویژه بلندگو بودن برای پروژه سیاسی ما را عهده‌دار نیستی؟

براندازان که در آن دوران دوقطبی فرهادی - رسول‌اف را برساخته بودند، آشوب‌های ۱۴۰۱ تا حدی به آرزوی‌شان نزدیک شدند و در سالی که هم یک جایزه مهم موسیقی و هم جایزه صلح نوبل به چهره‌هایی مرتبط با ناآرامی‌های ایران رسید، محمد رسول‌اف نیز با فیلم عقده‌گشایانه و به‌شدت شعارزده «دانه انجیر معابد» تا سطح نامزدی اسکار بالا رفت، در حالی که «قهرمان» فرهادی سال قبل به‌رغم تمام بضاعت‌های سینمایی و شهرت فیلمساز و موفقیت نسبی در جوایز دیگر و پخش بین‌المللی، به این مرحله نرسیده بود. پازل بازی این جریان به نظر می‌رسد با «یک تصادف ساده» قرار است به اوجش برسد. جایی که چنین فیلمی به‌رغم حضور رقبای سطح بالا، برنده نخل طلای کن شد و در ماه‌های آینده نیز شانس خود را برای رقابت در فصل جوایز آمریکا و غول مرحله آخر آن یعنی اسکار امتحان خواهد کرد و با روند طی شده، شانس کمی هم ندارد. این در حالی است که وقتی حواشی این فیلم و سازنده‌اش را در این مدت بررسی می‌کنیم، عمدتاً سایه سنگین سیاست را می‌بینیم. تقریباً از تمام طیف‌های براندازان، امثال رضا پهلوی و نرگس محمدی و احزاب مختلفی که بیرون از ایران حضور دارند، در خلال تبریک از موفقیت فیلم، پناهی را بابت اقداماتش علیه نظام حکمرانی ستوده‌اند و حتی وزیر خارجه فرانسه در واکنش به جایزه نخل طلا جملاتی سیاسی مبنی بر آرزواندیشی غربی‌ها برای رژیم‌چنج بیان کرد که طبیعتاً این جنس حرف‌ها درباره موفقیت فیلم‌ها موضوعیتی ندارد. در ایام دفاع‌مقدس ۱۲ روزه نیز خود جعفر پناهی به همراه امثال نرگس محمدی، شیرین عبادی و محمد رسول‌اف بیانیه دادند و بدون محکوم کردن تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران، خواهان توقف غنی‌سازی اورانیوم و کناره‌گیری هیات حاکمه نظام شدند؛ بیانیه‌ای چنان آزاردهنده که صدای بعضی حامیان این جماعت را درآورد و بیشتر شبیه به نوعی حمایت خجالتی از نتانیاهو بود تا دغدغه صلح‌طلبی ادعایی آنها.

با چنین صحنه‌ای، شاید بهتر بتوان به خود فیلم ورود کرد و نگاه تحلیلی به آن انداخت. فیلم‌های انتقادی ولو تند و تیز جریان روشنفکری در تمام سال‌های پس از انقلاب اسلامی، نوعی دغدغه اجتماعی را نمایندگی می‌کردند. آن چیزی که در سینمای کسانی مثل رخشان بنی‌اعتماد و کیانوش عیاری وجود داشت، روایت برگ‌هایی از زندگی بخش‌هایی از جامعه ایران بود و حتی در غالب موارد با حمایت نهادهای حاکمیتی ایران جلوی دوربین می‌رفت. پارادایم سینمای اصطلاحاً مستقل ایران در آن دوران، نشان دادن تلخی‌های زیستن بود و در وهله بعد مخاطبان بر سر این بحث می‌کردند که آیا سینماگر از روی دغدغه و شرافت چنین رویکردی را دارد یا قصدش سیاه‌نمایی به منظور قدم زدن در فرش قرمزها و زنده‌باد شنیدن‌های ژورنالیستی است. یک نوع سینمای پروپاگاندایی ضدایرانی نیز بیرون از مرزها وجود داشت که توسط عوامل غیرایرانی یا ایرانیان ضدانقلاب پیگیری می‌شد و بیشتر تولیدات آنها هم چندان ارزش سینمایی نداشت و توجهی برنمی‌انگیخت. از نیمه دوم دهه ۹۰ آرام آرام پارادایم سینمای انتقادی داخل کشور تغییر کرد و یک جریان فیلمسازی زیرزمینی شکل گرفت که هر چه گذشت، شباهت بیشتری به آن مدل فیلم‌های خارج‌نشین‌ها پیدا می‌کرد. به طوری که اکنون بین فیلمی مثل «عنکبوت مقدس» و «دانه انجیر معابد» از حیث جهت‌گیری فکری و سیاسی دیگر نمی‌توان تمایزی دید. «یک تصادف ساده» جدیدترین فیلم از این جریان است که مستقیماً سراغ یک سوژه پربسامد و بحث‌برانگیز در میان براندازان و مخالفان نظام می‌رود و دیگر سیاسی بودن کل بساط این نوع فیلمسازی مورد تاکید و فریاد هم سازندگان و هم حامیان سازندگانش است.

سوژه «یک تصادف ساده» این است که اگر روزی جریان برانداز در موقعیت قدرت قرار بگیرد، باید با نیروهای نظامی و امنیتی فعلی چه کند. فیلم جعفر پناهی، نمایندگانی از چند طرز فکر در بین منتقدان و مخالفان نظام را درون یک ون دور هم جمع می‌کند تا در یک موقعیت محوری به این سوال پاسخ دهند. این سوالِ عقبه‌ای در دعواهای سیاسی آنها در چند سال اخیر دارد. مثلاً زمانی که سردار قاسم سلیمانی به شهادت رسید، درون طیف‌هایی از مخالفان و منتقدان نظام بحث می‌شد که درباره چنین واقعه‌ای باید چه واکنشی نشان داد. افراطی‌ها و بی‌وطن‌های‌شان به سمت اهانت و شادی می‌رفتند و حتی درباره هر فرد معمولی که به‌رغم نارضایتی از اوضاع یا انتقاد به کارگزاران و مقامات کشور، درباره ترور سردار کوچک‌ترین احساس ناراحتی یا محکوم بودن ابراز کرده بود، شانتاژ و هیاهو و فشار مجازی ایجاد می‌کردند و اعلام موضع علیه سردار شهید را به عنوان مبنای خودی و غیرخودی بودن هر شهروند یا کاربر فضای مجازی در نظر می‌گرفتند. در آن زمان مفهومی تحت عنوان «سندروم استکهلم» مورد توجه آنها قرار گرفت که هرگونه احساس همدلی با نیروهای نظامی یا سیاسی درون نظام، به منزله نقص در ابزارهای شناختی و کژی ادراکی افراد است، چراکه گروگان با گروگانگیر احساس همدلی نباید داشته باشد. در گذر زمان نوع جهت‌گیری براندازان افراطی به جاهای ترسناکی رسید. آنها از زمانی که قبح شادی بر ترور یک فرمانده رشید نظامی کشور را شکستند، کم‌کم قبح چیزهای دیگر را هم شکستند. غیرخودی دانستن شهروندانی که مثل آنها فکر نمی‌کردند در قالب ناسزای «وسط‌باز» یا حتی کمپین‌های افراطی‌تر مثل «کمپین ایجاد شرمساری» پیگیری شد به طوری که عملاً منکوب کردن و برخورد با هر شهروند غیر برانداز در فضای مجازی بویژه توئیتر در دستور کار قرار گرفت. پیشروی آنها ادامه داشت تا در ماجرای انفجار تروریستی در کرمان در سالگرد شهادت سردار سلیمانی که منجر به جراحت و شهادت جمعی از شهروندان کشورمان شد، این جماعت فرآیند انسانیت‌زدایی از غیرخودی‌ها را به جایی رساندند که از شهادت این شهروندان خوشحالی کردند. در مرحله بعد، جنایات رژیم صهیونیستی در غزه را از روی لجبازی، «پودرسازی غزه» خواندند و در خارج از کشور با پرچم‌های شیر و خورشید به همراه پرچم اسرائیل، به تظاهرات معترضان به صهیونیست‌ها (یعنی حتی شهروندان غیرایرانی ساکن کشورهای غربی!) حمله کردند. آش آنقدر شور شد که در ایام جنگ ۱۲ روزه نیز، از تمام شهروندان ایرانی انسانیت‌زدایی کردند و همچون عروسک‌های کوکی نتانیاهو، کودکان و زنان بی‌گناه شهید شده در حملات اسرائیل را به عنوان وابستگان به جمهوری اسلامی معرفی کردند که حق‌شان همین بوده که اسرائیل آنها را به شهادت رسانده است.

به عبارت دیگر، تمام آنچه درباره ایده‌های هانا آرنت و مفهوم دستمالی شده «ابتذال شر» تبیین می‌کردند، توسط خودشان محقق شد و خونخوارترین ماشین جنگی امروز جهان را بزک کردند و حمایت هیستریک از آن را روا دانستند. در ایام ناآرامی‌های ۱۴۰۱ نیز بحث‌های زیادی در اردوگاه زن، زندگی، آزادی بر سر حد و حدود خشونت و دفاع مشروع به وجود آمد. پدیده عمامه‌پرانی، فحش‌های جنسی، اتفاقات تلخ شهرک اکباتان و بهشت سکینه کرج و رویدادهای این‌چنینی، به منزله آن بود که جریانات ضدانقلاب و مخالف نظام، دیگر در پارادایم حقوق بشر و مفاهیمی مثل دادخواهی که سال‌های قبل تبیین می‌کردند نیستند و به عنوان مثال، برخورد رسانه‌ای و مجازی سنگینی علیه کسی که تلنگری درباره مواضع حامد اسماعیلیون زده بود، اعمال کردند تا حدی که او را با وجود آنکه روزگاری از طرف همین طیف شرف اهل قلم خوانده می‌شد، وادار کردند مدتی قید هرگونه فعالیت رسانه‌ای در موضوعات سیاست داخلی را بزند و گوشه‌نشین شود.

فیلم «یک تصادف ساده» از دل چنین کانسپتی می‌آید و البته موضع خود پناهی احتمالاً به دلیل ارتباطاتی که با بعضی طیف‌های میانه‌روتر مخالفان جمهوری اسلامی دارد، موضع مداراجویانه است. پناهی در این فیلم می‌خواهد طرح مساله کند، شدت خشم و نفرت براندازان را نشان دهد و در پایان البته بگوید انتقام و کینه‌جویی وضعیت را بهبود نمی‌دهد. با این حال فیلم ابداً خود را در یک جایگاه بی‌طرف قرار نمی‌دهد و خود را بخشی از صحنه نزاع می‌داند. فیلم «یک تصادف ساده» به زردی «دانه انجیر معابد» نیست؛ پناهی از رسول‌اف، خودداری و خویشتن‌داری سینمایی بیشتری نشان می‌دهد. فیلم رسول‌اف، حتی چند جا، تصاویر آرشیوی ناآرامی‌های ۱۴۰۱ را مستقیماً نشان می‌داد بدون آنکه منطق دراماتیک و مسیر فیلم چنین چیزی نیاز داشته باشد؛ گویی که رسالت خود را بلندگو بودن برای انتقال پیام زن، زندگی، آزادی به محافل سینمایی غرب در نظر گرفته بود. پایان‌بندی و مسیر قصه‌اش را نیز به بی‌منطق‌ترین نحو ممکن، به نفع نمادگرایی تخدیرکننده‌ای با پیام پیروزی جریان برانداز پیش می‌برد و تجربه‌ای عصبی‌کننده و حرص‌درآر برای مخاطب ایجاد می‌کرد. پناهی در «یک تصادف ساده» پرستیژ سینمایی بیشتری دارد، چند ایده گروتسک قابل توجه در راستای سبک سینمایی همیشگی‌اش در فیلم گنجانده که انبان هنری کار را تهی نمی‌کند. با این حال، مسلم است که چه فیلمسازان اپوزیسیون و چه جشنواره‌ها و جوایز خارجی، تعارف را کنار گذاشته‌اند و دیگر ملاحظات سیاسی ضد جمهوری اسلامی را در زرورق نمی‌پیچانند و خیلی آشکار به فیلمی بالاترین توجه‌ها را نشان می‌دهند که در سال پربار سینمایی ۲۰۲۵، در میان خیل آثار بزرگانی مثل پل توماس اندرسون، پارک چان ووک، یواخیم تریه، وس اندرسون، جیم جارموش، ریچارد لینکلیتر، چندین و چند نام بزرگ و کوچک دیگر، حرفی برای گفتن ندارد. یک فیگور فیلمساز مظلوم و لیبل «زندانی سیاسی» روی جعفر پناهی تبلیغ می‌شود و به موجب همان، پناهی ره صد ساله را یک شبه طی می‌کند؛ به طرز آیرونیکی، درست مشابه آنچه حمید، جوان برانداز خشمگین فیلم خطاب به داماد می‌گوید و طعنه می‌زند که شما غیرسیاسی‌ها یا اصطلاحاً قشر خاکستری، وضع‌تان خوب است، ما بیچاره‌ایم؛ بیچارگانی که یک تریلی کمپانی متمکن ابتدای فیلم‌شان رژه می‌رود و به عنوان نماینده فرانسه در اسکار معرفی می‌شوند!

## شجاعت «نه» گفتن؛ میراث جاویدان بسیج

نگاه

ادامه از صفحه اول

**۲- شجاعت:** کوچکی جثه در برابر درشتی باطل، برایش اهمیتی نداشت. این دقیقاً همان روحیه‌ای است که خرداد ۱۳۴۲، بهمن ۱۳۵۷ و در خطوط مقدم نبرد با دشمن متجاوز بعثی و صهیونیستی تبلور یافت. شجاعت، برای بسیجی یک انتخاب نیست؛ یک سبک زندگی است.

**۳- کنشگری فعال:** بسیجی همرنگ جماعت تماشاگر نمی‌شود، بلکه به میدان می‌زند و آگاهانه اقدام می‌کند. طبیعی است که در این قبیل صحنه‌ها اغلب مردم که با حرکت ضد انقلاب‌ها موافق نیستند، ترجیح می‌دهند سکوت کنند و درگیر ماجرا نشوند اما احساس تکلیف بسیجی باعث می‌شود کنج عافیت را انتخاب نکند و کنشگری فعال و در میدان داشته باشد.

این روحیه شجاعانه و عمل خودجوش، ریشه در یک مفهوم عمیق‌تر دارد: «احساس تکلیف». بسیجی این احساس را چونان بار گرانی با خود به همه جا می‌برد؛ در کوچه و بازار، در فضای مجازی و در کف میدان‌های واقعی. برای او، تشخیص خطا و باطل، بلافاصله به معنای مسؤولیت مقابله است. او وارد محاسبات مادی و سود و زیان شخصی نمی‌شود، چرا که معادله‌اش معادله «حق و باطل» است، نه «سود و ضرر». همین نگاه است که او را بی‌تأمل و بی‌درنگ، به صحنه می‌کشاند. نمونه اعلای این روحیه را در حوادث تلخ سال ۱۴۰۱ به روشنی دیدیم. زمانی که اغتشاشگران، امنیت کشور را به خطر می‌انداختند، بسیجی‌هایی مانند شهید «روح‌الله عجمیان» و شهید «آرمان علی‌وردی» در برابر فتنه ایستادند و زیر شکنجه‌های وحشیانه به شهادت رسیدند. شهادت آنان، نماد اوج وفاداری به میثاق مردمی و پایبندی به ارزش‌های انقلابی است. اینان بودند که با خون پاک خود، سند دیگری بر حقانیت راه بسیج امضا و ثابت کردند مردان میدان، وفادارترین پاسداران انقلابند. از دل این واقعه و هزاران واقعه مشابه دیگر، می‌توان به مهم‌ترین ویژگی بسیج پی برد: شجاعت «نه» گفتن. نه گفتن به زورگویی ابرقدرت‌ها، نه گفتن به انحراف از مسیر انقلاب، نه گفتن به تحریف ارزش‌ها، نه گفتن به توهین به مقدسات و نه گفتن به نمایش‌های پوچ و بی‌مغزی که تنها هدف‌شان تضعیف اسلام و ایران است. این «نه» گفتن، یک موضوع ساده زبانی نیست؛ نیازمند شجاعتی وافر است و اراده‌ای پولادین. شجاعتی که باعث می‌شود بسیجی در میدان حقیقی، جلوی ماشین اغتشاش و تجاوز صهیونیستی بایستد و در میدان مجازی، در برابر سیل تبلیغات روانی دشمن، تنها و استوار بماند و نترسد. شبکه‌های مجازی با تمام قدرت سعی در ایجاد «رعب» و «ترس» و «یأس» دارند. آنها می‌خواهند مردم و بویژه جوانان را به این باور برسانند که «مقاومت بی‌فایده است» اما بسیجی با همان شجاعت میدانی، وارد این عرصه نیز می‌شود و با سلاح منطق و استدلال و گاهی با فریاد اعتراض، به این جریان‌سازی‌ها «نه» می‌گوید. او می‌داند سکوت در برابر باطل، نوعی همراهی است. این فرهنگ ایثار و شجاعت، مختص به امروز نیست. در جنگ تحمیلی ۸ ساله و حتی در درگیری‌های ۱۲ روزه، زمانی که فرماندهان بزرگ به شهادت می‌رسیدند، این حضور ساده و بی‌آلایش بسیجی‌ها و مردم در خط مقدم بود که معادلات دشمن را بر هم زد. آنها با ایمان راسخ و عزمی استوار، سنگرها را خالی نگذاشتند و با تکیه بر همان «احساس تکلیف»، از انقلاب و میهن دفاع کردند. این روحیه جهادی، امروز نیز در تمام عرصه‌های علمی، اقتصادی و فرهنگی توسط همان نسل و فرزندان‌شان تداوم یافته است. واقعه مترو یک اتفاق کوچک بود که درسی بزرگ داشت: تا زمانی که جوانان غیور و بیداری مانند آن بسیجی برای انجام تکلیف حاضرند، هیچ نمایش ساختگی و هیچ اقدام ایران‌ستیزانه‌ای نمی‌تواند به هدف شوم خود برسد. بسیج، یک نهاد نظامی نیست؛ یک فرهنگ، یک روحیه و یک جریان زنده مردمی است. میلیون‌ها بسیجی مانند آن جوان در مترو و مانند شهیدان محسن حججی، روح‌الله عجمیان و آرمان علی‌وردی، آماده دفاع از اسلام و ایران هستند. این روحیه است که تضمین می‌کند انقلاب و جمهوری اسلامی پایدار و مستحکم باقی می‌ماند.

تا وقتی بسیج در میدان باشد - هم میدان واقعی و هم میدان مجازی - هیچ تهدید داخلی و خارجی نمی‌تواند برای انقلاب اسلامی خطرآفرین باشد. آنها پاسداران بی‌ادعای این انقلاب هستند که نه برای نام، نه برای مقام، بلکه برای خدا و برای حفظ دستاوردهای خون شهدا، شجاعانه «نه» می‌گویند و در برابر باطل می‌ایستند و این، بزرگ‌ترین ضامن امنیت و تداوم راه انقلاب است.

به عبارت دیگر

گردآورنده: تقی دژاکام

## کارهای عشق بزرگ

دین با تفکر شروع می‌شود. من در تفکر خودمحکومیتم را می‌یابم و حاکم را. این است که به او علاقه‌مند می‌شوم، عشق او در وجود من شعله می‌کشد و در این حال که من فقر محض، عجز محض، جهل محض و گرفتاری محض خویش را در تفکر باز می‌شناسم، به او که غنی است و همه چیز را از او دارم بسته می‌شوم و علاقه او مرا به طرف هر کاری می‌تواند بکشاند. وقتی که عشق‌های کوچک‌تر و معشوق‌های محدود تو را به کارهای بزرگی کشیدند و بیستون‌ها برپا کردند، چطور می‌شود عشق او کارهای بزرگ‌تری به وجود نیاورد و بارهای سنگین‌تری را تحمل نکند؟!

**علی صفایی‌حائری**
**تربیت کودک**
انتشارات لیله‌القدر
صفحه ۱۱

## واکنش امام به فرمانده‌ای که اسرای دشمن را نکشت

در حالی که در جزایر شمالی و جنوبی، نیروها به اهداف‌شان رسیده بودند، به دلیل گره خوردن کار در طلاییه، به همه آنها دستور عقب‌نشینی به جزایر داده شده بود. با این وضع، بخشی از یگان‌های سپاه مثل لشکر ۵ نصر که در آن سمت پیش رفته بودند، نمی‌توانستند آنجا بمانند! آنها که مأموریت داشتند با مسدود کردن جاده العماره ـ بصره، جناح شمال عملیات را تأمین کنند و مانع ورود دشمن از آن محور شوند، خوب پیش رفته بودند. آنجا «مرتضی قربانی» فرمانده دلاور لشکر ۵ نصر، با اینکه اتوبان را گرفته بود، دستور عقب‌نشینی دریافت کرد، چون هیچ پشتیبانی در جناحش نداشت! او اسرای زیادی گرفته بود که دستور کشتن همه آنها را به او دادند تا سریع منطقه را ترک کند اما مرتضی راضی به این کار نشد. بین خود و خدایش تصمیم گرفت آنها را زنده بگذارد. برای‌شان چند کلمه صحبت کرد که توسط مترجمی به سربازان عراقی تفهیم شد. بعد با ۲ قایق که لب هور داشت، با آخرین نیروهایش آنجا را ترک کرد!

محمد آقایی از فرماندهان توپخانه سپاه مستقر در جزیره مجنون می‌گوید: ما شنیدیم که مرتضی چنین کاری کرده و از کشتن تعداد زیادی از اسرای عراقی سر باز زده است. حتی هنگام بازگشت، موتور قایقش روشن نشده بود و در این مدت، گروهی از یگان‌های دشمن به آنها نزدیک شده بودند که همان اسرا مانع شده بودند تا آسیبی به قایق فرمانده ایرانی نرسد. در قرارگاه، نظرات مختلفی در رد و تأیید کار مرتضی قربانی مطرح بود. یک سال بعد که با فرماندهان، قبل از انجام عملیات بدر به دست‌بوسی امام رفتیم، من دیدم که وقتی مرتضی خدمت امام رسید، [شهید] محلاتی گفت: «ایشان همان آقامرتضی قربانی است که در خیبر، اسرای دشمن را زنده نگه داشت!» امام لبخندی زدند، گویی گل از گلش شکفت. دست مرتضی را بیش از سایرین در میان دو دست‌شان نگه داشتند و معلوم بود که از کار ایشان رضایت دارند. این نحوه رفتار با اسرا در شرایط سخت جنگ، فقط با اخلاق اسلام و قرآن توجیه‌پذیر بود.

**معصومه سپهری**
**مرد ابدی**
[روایتی مستند از زندگی سردار شهید حسن طهرانی‌مقدم]
انتشارات شهید کاظمی
جلد اول، صفحه ۴۷۶

## چشمان باز فلسفه

انسان هنگام راه رفتن برای اینکه بداند پای خود را کجا می‌گذارد، بدون‌شک بهتر است از چشمان خود استفاده کند تا اینکه چشمان خود را ببندد و به راهنمایی دیگران تکیه کند. البته حالت اخیر باز بهتر از آن است که چشمان خود را ببندد و بدون یاری کسی، کورکورانه راه بسپرد. زیستن بدون فلسفه، مثل این است که انسان چشم خود را بسته باشد و برای باز کردن آنها نکوشد. فقط زیستن در سایه کسانی که فلسفه مطالعه می‌کنند کافی نیست؛ انسان باید خود بدین امر اقدام کند.

**رنه دکارت**
**اصول فلسفه**
منوچهر صانعی
انتشارات آگاه
صفحه ۱۵

***

## اگر درد نداشته باشی...

درد است که آدمی را راهبر است. در هر کاری که هست، تا او را درد آن کار و هوس و عشق آن کار درون نخیزد، او قصد آن کار نکند و آن کار بی‌درد در او را میسر نشود؛ خواه دنیا، خواه آخرت، خواه بازرگانی، خواه پادشاهی، خواه علم، خواه نجوم و غیره، تا مریم را دِرد زه پیدا نشد، قصد آن درخت بخت نکرد که «أَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَه»؛ آنگاه درد زایش مریم را به درخت خرمایی آورد. (مریم،۲۳) او را آن درد به درخت آورد و درخت خشک میوه‌دار شد. تن همچون مریم است و هر یکی عیسی داریم: اگر ما را درد پیدا شود، عیسای ما بزاید و اگر درد نباشد، عیسی، هم از آن راه نهانی که آمده، باز به اصل خود پیوندد؛ الا ما محروم مانیم و از او بی‌بهره.

**جلال‌الدین محمد مولوی/ فیه ما فیه**
بدیع‌الزمان فروزانفر
انتشارات بهزاد
صفحات ۵۱ و ۵۲